



رهاوردی ایرانی از غرب برای شاهنامه پژوهی

پدیدآورده (ها) : آیدنلو، سجاد
کتابداری، آرشیو و نسخه پژوهی :: کتاب ماه ادبیات و فلسفه :: اردیبهشت 1383 - شماره 79
از 126 تا 137
آدرس ثابت : <http://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/37671>

دانلود شده توسط : مهدی ابراهیمی
تاریخ دانلود : 19/11/1395

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



پایگاه مجلات تخصصی نور

www.noormags.ir



مرکز تحقیقات کاربردی علوم روانشناختی

روشنایی‌های علمی در غرب ایران: شاهنامه پژوهی

Studia Iranica, Journal of the American Oriental Society,
International Review of Psych - Analysis British Journal
(... of Middle Eastern Studies,

منتشر می‌شود و تصحیح دفتر ششم (از آغاز داستان اسکندر تا پایان بهرام گور) از شاهنامه دکتر خالقی مطلق به ایشان سپرده شده است. در همین اواخر نیز چند نمونه از مقالات دکتر امیدسالار در مجلات داخل کشور چاپ شده^۲ و اکنون مجموعه‌ای از آنها به همت انتشارات بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار در اختیار محققان و علاقه‌مندان ساکن ایران - که دسترسی به این مقالات بر بیشتر آنها دشوار و یا ناممکن بود - گذاشته شده است. «جستارهای شاهنامه‌شناسی و مباحث ادبی» شامل چهل و سه مقاله از دکتر امیدسالار است که از آن میان ۱۹ مقاله درباره فردوسی و شاهنامه^۳ (به زبان فارسی) ۱۷ مقاله درباره مباحث ادبی دیگر

کارنامه شاهنامه پژوهی بیرون از مرزهای ایران زمین، هم پربار است و هم پربار. در این باره، در کنار کارهای محققان خارجی و مستشرقانی مانند: تئودور نولدکه، فریتزولف، ژول مول، هانری ماسه، آرتور کریستن سن، کورت هاینریش هانزن و... - که اساساً تحقیق و تصحیح علمی شاهنامه نیز با آنها آغاز شده است - باید از شاهنامه پژوهان ایرانی ساکن اروپا و آمریکا و استرالیا هم به نیکی یاد کرد که تحقیقات آنها در دو دهه اخیر بر اعتبار ایرانی شاهنامه‌شناسی معاصر (مراد پژوهشهایی که توسط ایرانیان و نه محققان خارجی انجام شده) افزوده است.^۱ دکتر محمود امیدسالار، استاد دانشگاه ایالتی کالیفرنیا (لس آنجلس)، یکی از این شاهنامه پژوهان تواناست که مقالات و یادداشت‌های تحقیقی ایشان از آغاز دهه شصت در نشریات خارج از کشور (ایران شناسی، ایران نامه،

همه‌چیز در یک نگاه

سجاد آیدینلو

شست و شو با خون در شاهنامه دیده نمی‌شود و فرضیه پژوهشگر محترم بر پایه نظر شادروان استاد مینوی شکل گرفته است که: «اسفندیار چون با گردونه و صندوقش به کام اژدها فرو رفت خون سرپای او را فرا گرفت. بجز چشمان او را که به واسطه بیهوش گشتنش بسته شد، این شسته شدن در خون آن اژدها سبب شد که حربه بر هیچ عضو وی کار نمی‌کرد الا بر چشمان او.»^۶ و آن نیز خود مبتنی بر قیاس است و از موضوع رویین بدن شدن پهلوان پس از غوطه‌ور شدن در خون اژدها - و نه هر جانور دیگر - در صورت مشهور داستان زیگفرید، رویین تن ژرمنی، پدید آمده است.^۷ و جز از شاهنامه، در سایر منابع مکتوب مربوط به اسفندیار نیز روایت یا نشانه‌ای در این باب دیده نمی‌شود.

اما اگر بخواهیم ردپای این موضوع را در شاهنامه به عنوان مفصل‌ترین و اصیل‌ترین منبع داستانهای اسفندیار در فرهنگ و ادب

که بعضی از آنها در حوزه شاهنامه‌پژوهی و ادب حماسی ایران می‌گنجد و شاید بهتر بود که به دنبال جستارهای بخش نخست مجموعه افزوده می‌شد،^۳ و سرانجام ۶ مقاله به زبان انگلیسی که همه آنها - با تفاوت شدت و ضعف ارتباط موضوعی - در زمینه شاهنامه و ادب حماسی است.^۵

این مقالات در فاصله سالهای ۱۳۶۱ تا ۱۳۷۹ (ه. ش) در مجلات ایران‌شناسی و ایران‌نامه (آمریکا) به چاپ رسیده و تاریخ انتشار هر یک در سرآغاز آن آمده است. نخستین مقاله این مجموعه «راز رویین تنی اسفندیار، زمستان ۱۳۶۱» است که در آن، محقق گرامی هفت‌خان اسفندیار و آغشته شدن پهلوان به خون پتیارگان (گرگ، شیر، اژدها، زن جادو و سیمرغ) در مراحل گوناگون آن را علت «رویین تن شدن» اسفندیار دانسته‌اند. درباره این موضوع باید گفت که کوچک‌ترین اشاره‌ای (مستقیم یا غیرمستقیم) دال بر پیوند رویین تنی اسفندیار و

ایران بجویم، می‌بینیم که در آنجا اسفندیار با داشتن صفت «رویین تنی» در نبردها زره بر تن می‌کند - و این کار شواهد متعدد در شاهنامه دارد ۸ - حال آنکه اصولاً پهلوان «رویین تن» نباید نیازی به پوشیدن جامه جنگی (اعم از زره و جوشن و خفتان و...) برای محافظت در برابر زخم رزم‌افزارها داشته باشد، بر این اساس و با دقت در روایتی که درباره یکی از نبردهای داراب در داراب نامه طرسوسی ۹ آمده است، بحث «زره اسفندیار و رویین تنی او» که محقق گرامی به سادگی و کوتاهی با جمله «چون... به بحث ما ارتباط مستقیمی ندارد و در یک مورد هم بیشتر نیامده است.» (ص ۱۱) از آن گذشته‌اند، شایان درنگ نمی‌نمایند. در داراب نامه می‌خوانیم: «هیچ کس بر وی ظفر نیافت از آن که زره اسفندیار داشت و از آن اردشیر، هیچ سلاخی بر وی کار نمی‌کرد و نخستین [نخست، این؟] پیراهن آدم داشت از پوست پلنگ آزرده، گویند کیخسرو به لهراسپ داد و لهراسپ به گشتاسپ و گشتاسپ به اسفندیار و از اسفندیار به بهمن و از بهمن به همای رسید و همای به داراب داد. فزون از چهار صد تیر در وی زده بودند و او را خبر نبود.» ۱۰ موضوع ارتباط «رویین تنی» اسفندیار و «زره» در نسخه شاهنامه معروف به سعلو (قرن ۸ هـ. ق) نیز به گونه‌ای دیگر از زبان سیمرغ خطاب به رستم آمده است:

چرا جنگ جستی از اسفندیار

مر او را زره آن کش اندر بر است

که او هست رویین تن و نامدار

هم از دست داوود پیغمبر است

به گشتاسپ داده است آن زرد هشت

درد و را تیر و رویین و خشت ۱۱

در آثار پس از شاهنامه هم ترکیب «درع اسفندیار» در اسکندرنامه و لیلی و مجنون نظامی - که خود با ادب حماسی ایران به خوبی آشنا بوده است - دیده می‌شود:

ز رویین دژ و درع اسفندیار

بر اورنگ زرین منم یادگار ۱۲

مادر که سپند، یار دادم

با درع سپندیار زادم ۱۳

از مجموع این شواهد نگارنده احتمال می‌دهد که علت «رویین تنی» اسفندیار را بر پایه مأخذی مستند باید در «زره زخم‌ناپذیر» او دانست چنانکه در شاهنامه نیز غیر از بیت مورد اشاره پژوهشگر گرامی، ۱۴ در دو جای دیگر پیش از داستان هفت‌خان و نبرد رستم و اسفندیار، اشاره تلویحی به «زره آسیب‌ناپذیر» او یافته می‌شود:

ز خون در کفش خنجر افسرده بود

بر و کفش از جوشن آزرده بود

بشستند شمشیر و کفش به شیر

کشیدند بیرون زخفتانش تیر

(خالقی ۱۳۹۴/۲۱۵/۵ و ۱۳۹۵)

که مصراع دوم بیت دوم نشان می‌دهد تیرها بر جوشن او کارگر نشده و آن را با این عبارت داراب نامه می‌توان مقایسه کرد: «فزون از چهارصد تیر در وی زده بودند و او را خبر نبود.» ۱۵

با پذیرش این روایت - علت باید نتیجه گرفت که منظور از «رویین تنی» اسفندیار در شاهنامه فقط زخم‌ناپذیری پیکر او به دلیل پوشیدن آن زره/جوشن ویژه است و دیگر اندام‌های وی (دست و چشم و روی و...) رویین و آسیب‌ناپذیر نیست و از اینجاست که می‌توان به پرسشها و ایرادهای محقق محترم مبنی بر اینکه: چون دستهای اسفندیار را با شیر می‌شویند - و شیر جنبه درمان داشته است - پس احتمالاً به سبب فشردن دسته شمشیر آسیب دیده بوده است و: «اگر پهلوانی رویین تن باشد قاعدتاً نباید چنین پوست آسیب‌پذیری داشته باشد.» (ص ۱۳) یا چرا در داستان نبرد او با رستم، موضوع بیمانی از کشته شدن او مطرح می‌شود، پاسخ گفت. جالب است که از ایراد نخست پژوهشگر گرامی می‌توان بر فرضیه خود ایشان نکته گرفت بدین معنی که اگر رویین تنی اسفندیار را به دلیل آغشتن به خون و به مفهوم رویین و آهنین شدن اندامهای پهلوان بدانیم پس چگونه است که رستم با فشردن دست او، ناخنش را بر پر از خوناب و چهره‌اش را چون خون و پر آژنگ می‌کند؟ (خالقی ۱۳۵۶/۳۵۶/۵ و ۱۳۶۵) در پایان این بحث به دو نکته دیگر از مقاله نیز اشاره می‌شود، نخست اینکه نوشته‌اند: «ذکر اسفندیار در بعضی از منابع فارسی میانه آمده است اما در هیچ جا سخنی از رویین تنی وی در میان نیست.» (ص ۴) در حالی که در گزارش پهلوی (زند) بندیک فرگرد بیستم و نودیناد ۱۶ از این موضوع ذکری به میان آمده است: «زرتشت از اهورامزدا پرسید... چه کسی بود نخستین پزشک خردمند، فرخنده، توانگر، فره‌مند، رویین تن که همچون اسفندیار هیچ رزم‌افزاری در او کارگر نمی‌افتد - و پیشداد؟» ۱۷ دیگر اینکه در بازگویی روایات مختلف چگونگی رویین تن شدن اسفندیار باید به توضیح غیث اللغات نیز اشاره کرد که برگرفته از سراج اللغة است و همانند آن در انجمن آرا و فرهنگ آندراج هم دیده می‌شود: «گویند که به دعای یکی از صاحب کمالان عصر خود بر جلد بدن او تیغ و تیر کار نمی‌کرد.» ۱۸ در مقاله «ببریان، بهار ۱۳۶۲» پژوهشگر گرامی به طرح و بررسی این نظر پرداخته‌اند که «ببر» در ترکیب نام رزم‌جامه رستم، مشتق از bawra اوستایی به معنی «بیدستر یا سگ آبی» است که آنهایتا، ایزدبانوی آنها، نیز طبق بشتهای جامه‌ای از پوست این جانور بر تن دارد، جزء دوم (بیران) را هم به استناد مقاله مرحوم دکتر ماهیار نوایی، مأخوذ از ایرانی باستان бага (خدای) دانسته و کل ترکیب را «بیدستر خدای» معنی کرده‌اند. درباره چپستی «ببریان» و ارتباطش با ریشه و معنای اجزای آن، این توضیح به نظر



خواننده می‌شود و بر بنیاد **شاهنامه** و **گرشاسپ‌نامه** ۲۲ جانوری است غیر از پلنگ، اما باید توجه داشت که همین ابهام و تناقض در سایر نظریات نیز به نوعی دیگر باقی است، برای نمونه محقق محترم «بیر» را به معنی «بیدستر» می‌دانند و این دیدگاه اگر با توضیح / توجیه ریشه‌شناختی نام رزم‌جامه مطابقت داشته باشد، با تصریحات **شاهنامه** و ماخذ دیگر درباره جنس آن مغایر است. ۲۲

ذکر این نکته فرعی نیز درباره مقاله مورد بحث لازم است که پژوهشگر گرامی از **شاهنامه** چاپ بروخیم استفاده کرده‌اند (ص ۴۲) و این استناد و ارجاع با بودن تصحیح ژول مول و چاپ مسکو در زمان نگارش و چاپ مقاله قابل تأمل است. موضوع مقاله «ضحاک پسر مرداس یا ضحاک آدم‌خوار، زمستان ۱۳۶۲» که به نظر دکتر خالقی مطلق، بسیار جالب و در نوع خود در زبان فارسی کم‌نظیر است، ۲۴ بیان این احتمال است که شاید «مرداس» به معنی «مردم‌خوار» در اصل صفت ضحاک بوده است که سپس تر با فراموشی معنای اصلی آن، اسم شخص پنداشته شده و به عنوان پدر ضحاک درآمده است. در این مقاله برای رعایت فضل تقدم، شایسته بود اشاره شود که تحلیل ریشه‌شناختی - معنایی «مرداس: آدم‌خوار» را نخستین بار در سال (۱۸۵۰ م) R. Roth یکی از اوستاشناسان آلمانی، (Die Sage Von Dschemschid, ZDMG 185014, S. 423) ارائه نموده و بعد نولدکه آن را با تردید ذکر کرده است (حماسه ملی ایران، ترجمه بزرگ علوی، نشر جامی و مرکز نشر سپهر، چاپ چهارم ۱۳۶۹، ص ۴۵) سپس روان شاددکتر زرین کوب (← بسم‌الله: سفره ایرانی، از چیزهای دیگر ۱۳۵۶) و مرحوم دکتر یوسفی (← مقاله بابک خرمی در ایرانیکا و ترجمه فارسی آن در: یادداشت‌هایی در زمینه فرهنگ و تاریخ،

نگارنده می‌رسد که: شواهد متن **شاهنامه** و منابع دیگر، «پلنگین بودن» جنس جامه جنگی رستم را استوارتر از سایر فرضیه‌ها می‌کند، برای نمونه: یکی جامه دارد ز چرم پلنگ

بپوشد زیر و اندر آید به جنگ

همی نام بیر بیان خواندش

زخفتان و جوشن فزون دانش
(خالقی ۱۸۷/۳ و ۱۳۵۹/۱۸۸ و ۱۳۶۰)

مرا با سوارش بسی بود جنگ

یکی جوشن آستش ز چرم پلنگ
(خالقی ۲۶۴/۳ / ۲۵۹۰)

بگفت آنک این رنجم از یک تن است

که او را پلنگینه پیراهن است
(خالقی ۲۶۹/۳ / ۲۶۶۰)

در داستان سعدی نبرد رستم و دیوان هم می‌خوانیم:

«... رستم از خواب برخاست، در حال جامه پوست پلنگ پوشید.»^{۱۹}

در **برزونامه** (عطایی رازی) هم آمده است:

پلنگینه پوش است همچون پلنگ

برد همی چرم شیر و پلنگ^{۲۰}

و در **جهانگیر نامه** (قاسم مادح):

پلنگینه پوشی پیاده به راه

یکی نوجوانی سواره چو ماه^{۲۱}

تنها نکته ناگشوده نام خاص این تن پوش است که «بیر بیان»

همان مقاله آمده است

پرستارزاده نیاید به کار

اگر چند دارد پدر شهریار
و نشان داده می‌شود که پرستارزادگی سلطان در این بیتها با روایات و ایباتی درباره «نانوازاده بودن» محمود در داستانهایی عامیانه ایران مرتبط است و نیز خود این موضوع که «شاعر، شاه را نانوازاده می‌خواند» بن مایه‌ای (Motif) است که در ادبیات شفاهی و کتبی ملل مختلف دیده می‌شود.

گفتار «رستم و سهراب و زیربنای منطقی حکایت در شاهنامه، تابستان ۱۳۶۹» این فرضیه را پیش می‌کشد که: «داستان جنگ رستم و سهراب فی الواقع بیان سمبلیک دوباره جوان شدن رستم جهان پهلوان است.» (ص ۸۷) تا جهان پهلوان پیر و خسته بتواند با تجدید جوانی در جنگهای کینه‌جویانه و سخت دوران کیخسرو جوان، حضوری فعال داشته باشد و این به نظر گرامی برای حفظ منطق درونی و روایی شاهنامه و پیوستگی داستانهایی آن لازم است.

مقاله «بعضی احادیث نبوی در شاهنامه، بهار ۱۳۷۰» ۱۶ نمونه از تأثیرات احادیث پیامبر (ص) بر شاهنامه را به عنوان مقدمه/فتح بابی برای پژوهشهایی از این گونه در حماسه ملی ایران بررسی کرده است اما نکته شایان توجه و درنگ این است که از ۱۶ نمونه تلمیح مذکور، ۱۰ مورد از گروه بیتهایی است که در شاهنامه دکتر خالقی مطلق و چاپ مسکو الحاقی تشخیص داده شده است و بر همین بنیاد باید پرسید که آیا بیتهای اصیل و مستندی از شاهنامه که ناظر بر احادیث نبوی باشد، در دسترس محقق گرامی نبوده است که ناچار شده‌اند بیش از نیمی از شواهد خویش را بر ابیات برافزوده استوار کنند؟ در اینجا، نگارنده چند نمونه از بیتهایی را که در اصالت آنها تا به امروز تردید نشده است به همراه

انتشارات سخن ۱۳۷۱، ص ۱۲۱) به این نظریه رت آلمانی اشاره کرده‌اند. در همان مقاله آمده است: «با آن که در شاهنامه و متون دیگری که به نظر نگارنده رسیده است دلیلی برای سوء قصد ضحاک به جان پدرش مرداس ذکر نشده است،» (ص ۵۲) اما از شاهنامه چنین برمی آید که ضحاک به فریب ابلیس و برای آنکه گاه و جاه مرداس را به دست آورد، به خون پدر هم داستان می‌شود و: «بدین چاره بگرفت گاه پدر» همچنین در تکمیل و تأیید موضوع آدم‌خواری ضحاک یادآور می‌شود که افزون بر اشاره بهمن یش، از منابع اسلامی در المعارف عبدالله بن مسلم بن قتیبه و مختصر البلدان احمد بن محمد بن الفقیه، خوردن مغز سر و گوشت آدمیان به خود ضحاک و نه ماران دوش او نسبت داده شده است.^{۲۵}

در مقاله «خدایان این را ندانیم کس / همان رخس رستمش خوانیم و بس» پاییز ۱۳۶۳ با بررسی داستان ارمنی رستم زال و روایتی از داستان رستم و رخس در فرهنگ مردمی ایران، شکل بلوی داستان ارمنی و روایت رخس و رستم در شاهنامه را بازسازی کرده و حدس زده‌اند که احتمالاً بیت مذکور (به عنوان نام مقاله) بر پایه همان صورت نخستین داستان قرار دارد. این بیت از آن نظر بررسی شده است که در آن، چوپان پیر بدون شناخت قبلی، اسب برگزیده جهان پهلوان را «رخس رستم» می‌نامد. بحث مقاله «دربارهٔ بیانی از هجوتنامه فردوسی، بهار ۱۳۶۲» بر سر این سه بیت از هجوتنامه است:

اگر شاه را شاه بودی پدر

به سر بر نهادی مرا تاج زر

وگر مادر شاه بانو بدی

مرا سیم و زر تا به زانو بدی

حدیث مربوط از پیامبر (ص) ذکر می‌کند. بی‌گمان چنانکه خود ایشان نیز اشاره کرده‌اند (ص ۱۰۶) با جست‌وجوی دقیق و کامل در متن **شاهنامه** و اشرف بر منابع قابل اعتماد حدیث، شواهد دیگر و بیشتری یافته می‌شود. ۲۶

مَا قَسَمَ اللَّهُ لِلْعِبَادِ شَيْئًا أَفْضَلَ مِنْ الْعَقْلِ:
خرد بهتر از هر چه ایزد داد

ستایش خرد را به از راه داد
(خالقی ۱۷/۴/۱)

مَنْ تَزَوَّجَ أَحْرَزَ نَصْفَ دِينِهِ:
و دیگر که بی‌مایه، دین خدای

ندیدیم مرد جوان را بجای
(خالقی ۵۷۸/۲۰۳/۱)

أَلْبَاءُ مُوَكَّلٌ بِالْمَنْطِقِ:
کسی کز گزافه سخن راندا

درخت بلا را بجنیاندا
(خالقی ۲۳۰/۳۲۲/۳)

الْإِنَانَةُ مِنَ اللَّهِ وَالْعَجَلَةُ مِنَ الشَّيْطَانِ:
شتاب و بدی کار آهر من است

پشیمانی جان و رنج تن است
(خالقی ۲۱۹۹/۳۵۱/۳)

إِنْ أَكْثَرَ أَعْمَارِ أُمَّتِي سَبْعُونَ سَنَةً:
ز هفتاد برنگذرد بس کسی

زدوران چرخ آزمودم بسی
(خالقی ۸۵/۱۷۵/۴)

خَيْرُ الْأُمُورِ أَوْسَاطُهَا:

ستوده کسی کو میانه گزید

تن خویش را آفرین گسترید
(مسکو ۱۹/۲۶۰/۷)

إِنَّ اللَّهَ إِذَا أَحَبَّ أَنْفَادَ أَمْرٍ سَلَبَ كُلَّ ذِي لُبٍّ لِيَهُ:
چو بایسته کاری بود ایزدی

به یک سو شود دانش و بخردی
(مسکو ۱۱۲۵/۷۵/۹)

یادداشت «تیغ درم یا سیمین قلم؟»، بهار ۱۳۷۴» بحثی است درباره

درستی ضبط «تیغ درم» در دو بیت **شاهنامه** براساس دست‌نویسها و نیز شواهدی از **سَمَكِ عِيَارٍ وَ تَحْفَةِ الْغُرَانِبِ**، پژوهشگر گرامی «درم» را با فتح (د) و (ر)، در این ترکیب به معنی نوعی کارد یا ابزار برنده دانسته‌اند. در مقاله «سه کتاب درباره فردوسی و شاهنامه، ایران‌شناسی در غرب، تابستان ۱۳۷۴» ایشان پس از اشاره به دو کتاب:

«Epic and Sedition: the case of Ferdowsis' shahnameh»
«Ferdowsi: A critical Biography» به ترتیب از دکتر شاپور شهبازی و دیک دیویس، به نقد کتاب «Poet and hero in the Persian book of King» اثر دکتر آنگا دیویسنس^{۲۸} پرداخته و فرضیه محقق آمریکایی درباره شفاهی بودن منابع فردوسی در نظم **شاهنامه** را با دلایل علمی و مستند رد کرده‌اند. در میان شاهنامه‌پژوهان داخل و خارج دکتر امید سالار از منتقدان اصلی نظریه بدیهه‌سرایی شفاهی **شاهنامه** در آمریکا هستند

که اخیراً به پیروی از دیدگاه‌های آلبرت لرد و میلمن پری شکل گرفته است. در بخشی از این مقاله آمده است: «بنده تردیدی ندارم که فردوسی هم مانند بسیاری از ادبا و دانشمندان همزمان خود به حکایت عامه به دیده تحقیر می‌نگریست.»^{۲۹} (صص ۱۳۳ و ۱۳۴) پیشنهاد نگارنده این است که دیدگاه مذکور چنین قاطعانه بیان نشود چون خود فردوسی در آغاز داستان گیومرت، حفظ، یادآوری و بازگویی داستانهای نخستین شاه / شاهان را مربوط به عامه مردم و در میان آنها می‌داند که سینه به سینه و زبان به زبان منتقل شده است:

سخن گوی دهقان چه گوید نخست

که تاج بزرگی به گیتی که جُست

که بود آنکه دهبیم بر سر نهاد

ندارد کس آن روزگاران بیاد

مگر کز پدر یاد دارد پسر

بگوید ترا یک به یک در به در

(خالقی ۱/۲۱/۱-۳)

هرچند که خود وی در نظم **شاهنامه** از صورت ملون و مکتوب روایات بهره گرفته است. به سخنی دیگر عدم استناد فردوسی به منابع شفاهی و سنت بدیهه‌سرایی شفاهی را نمی‌توان مقدمه‌ای برای اثبات خواری و بی‌اعتباری این سویه از فرهنگ ایران در نظر استاد توس دانست - چون بی‌تردید خود او نیز برپایه آن چند بیت مقدمه پادشاهی گیومرت - نیک می‌دانسته است که روایات ملی و پهلوانی مکتوب مورد استفاده او، به ویژه داستانهای دلآوری رستم، بازمانده و پرورده همان حکایات عامه و آیین انتقال شفاهی - و به تبع آن شاخ و برگ یافته و دگرگون شده - آن روایتها در میان عموم مردم بوده است که سرانجام در مجموعه‌هایی چون: خدای نامه‌ها، شاهنامه‌های منثور و دفترهای دیگر، شکل ملون، مکتوب و تقریباً نهایی یافته و او در آفرینش حماسه ملی ایران از آن استفاده کرده است. اشاره نظریه فردوسی در آن سه بیت، همان است که امروز می‌گویند: حماسه در ساخت و صورت نخستین خود، از داستانهای شفاهی و فولکلوریک و مردمی و عامیانه، نیز بهره‌ها گرفته است.^{۳۰} در مقاله «شماره زمین، پزکرگس مرا، پاییز ۱۳۷۵» محقق محترم پس از بررسی گزارشهای مختلف این مصراع از داستان رستم و سهراب و نمونه‌هایی از **شاهنامه** و فنون دیگر، به این نتیجه رسیده‌اند که: «پز کرگس» در آن به معنی کرگس فلکی (نسر طائر) است و: «در مصراع مورد بحث، رستم پس از سرزنش کاووس، خود را در مقابله با دیگر پهلوانان قرار می‌دهد و می‌گوید مقام من بر فراز سپهر و بر بال کرگس است (یعنی نسر طائر) و جایگاه شما که به ذلت و خواری تن درمی‌دهید، زمین است.» (ص ۱۷۷) اما با رویکرد به مفهوم مصراع نخست «به ایران نینیند از این پس مرا» چنین به نظر می‌رسد که منظور رستم از کاربرد تعبیر «پز کرگس» برای جایگاه خود به همان معنایی که دکتر امید سالار آورده‌اند اشاره به رفعت مقام خویش و خوارداشت پهلوانان و سپاه ایران نیست بلکه مراد، رفتن به دورترین و دست‌نیافتنی‌ترین مکانهاست به طوری که هیچ کس، دیگر او را نینیند و نیابد و به یاری نخواند. این گزارش با دو بیت پیشین نیز که رستم، یلان و بزرگان ایران زمین را در نبود خویش، تهدید به درماندگی و شکست در برابر سهراب می‌کند، پیوستگی معنایی دارد. در دو یادداشت

«گش شوراندن و ستیخ، تابستان ۱۳۷۶» و «گش شوراندن در شاهنامه، پاییز ۱۳۷۶» یک بیت از **گر شاسپ نامه** (براساس دودست نویس مورخ ۷۵۵ ه. ق. و ۸۰۰ این متن) و دو بیت از **شاهنامه** به عنوان شواهد واژه «گش» به معنی «صفا و زردآب» بررسی شده است. درباره این واژه، نظر به تأکید دکتر خالقی مطلق برای گردآوری و ذکر شواهد کاربرد آن - در نامهای که به دکتر امید سالار نوشته‌اند و متن آن آمده است (ص ۱۸۷) - به نمونه‌ای دیگر از **شاهنامه** اشاره می‌شود:

بهاران ببین دل ز غم باز گش

مران بر لب بز ز تیمار گش

این بیت در اختیارات **شاهنامه** (علی بن احمد) ۳۱ آمده و در چاپ مسکو (۹۶۳/۱۰۹/۸) قافیه مصراع دوم «تس» است. چنانکه ملاحظه می‌شود، در این نمونه تلفظ «گش» به فتح «گ» است: «gash» در مقاله «نکته‌ای در شاهنامه‌شناسی و تصحیح متن تاریخ سیستان، بهار ۱۳۷۷» داستان معروف برخورد فردوسی با سلطان محمود در تاریخ سیستان، الحاقی و افزوده کاتب یا تألیف / تحریر سپسین این کتاب دانسته شده است، محقق گرامی در پایان این مقاله نوشته‌اند: «بنده به هیچ روی ممکن نمی‌داند که هیچ یک از شعرای دوره غزنوی اول یعنی بزرگانی چون عنصری، فرخی و منوچهری روحشان هم از فردوسی یا حماسه او خبردار باشد. کلیه اشارات و کاربردهای لفظ شاهنامه نیز در اشعار آسانید متقدم مسلماً یا اشاره به شاهنامه ابومنصوری است و یا به یکی دیگر از شاهنامه‌های معروف و مشهور آن زمان.» (ص ۱۹۳) باتوجه به اشتباه فردوسی به حماسه‌سرایی در توس به استناد این بیت دیباجه:

گشاده زبان و جوانیت هست

سخن گفتن پهلوانیت هست

(خالقی ۱۴۳/۱۴/۱)

و احتمال استتساخ و توزیع داستانهایی از **شاهنامه** در همان زمان شاعر ۳۲ و تصمیم وی برای اهدای کتاب به سلطان محمود از سال (۳۹۵ ه) به بعد به میانجی‌گری بزرگانی چون، فضل بن احمد اسفراینی، این نظر قاطعانه که شعرای دربار محمود با فردوسی و **شاهنامه**، حداقل در حد شنیدن نام و آوازه آشنایی نداشته‌اند، بسیار دور و سخت ناپذیرفتنی می‌نماید، چنانکه حتی پژوهشگری این بیت را:

حسد کرد بدگوی در کار من

تبه شد بز شاه بازار من

(مسکو ۳۳۷۵/۲۱۰/۹)

درباره عنصری می‌داند که بر فردوسی و شاهکارش رشک می‌برده است. ۳۳ اگر در پس انبوه افسانه‌های زندگانی فردوسی هم در جست‌وجوی نشانه‌هایی از حقیقت باشیم، چنین شناخت و برخورد تنگ نظرانه‌ای در آنها نیز تجلی یافته است (مانند آرمودن فردوسی با رباعی سه مصرعی و ...). درهرحال، زمانی که می‌توان برای این

آشنایی‌های بیشتر پیش‌بینی کرد پس از تقدیم **شاهنامه** به محمود و بی‌اعتنایی او به این اثر و احتمالاً هجویه‌سرایی فردوسی است که به هر روی مجموع این امور به عنوان رویدادی ادبی و تاریخی در دربار محمود و کسان و اطرافیان او، به ویژه شاعران انعکاس می‌یافته است.

در نتیجه: اگر در تلمیحات و اشارات حماسی - اساطیری این شاعران، بحث توجه به شاهنامه‌ها و منابع مقدم بر فردوسی مطرح می‌شود و از نظر زمانی قوت می‌یابد، موضوع بی‌خبری شاعران محمودی از وجود شخصیتی به نام فردوسی و اثری چون **شاهنامه**، بنا بر توضیحات مذکور، با قطع و یقین، ممکن و مقبول نیست و دست کم باید قید احتیاط و احتمال را در این باره به کار برد.

در مقاله «هفت خان رستم، بیژن و میژو و نکاتی درباره منابع و شعر فردوسی، پاییز ۱۳۷۷» پژوهشگر گرامی بر این اعتقادند که داستان هفت خان رستم و بیژن و میژو، برخلاف آنچه مشهور شده است، روایتی منفرد و جدا از منبع اصلی **شاهنامه** نیستند و فردوسی آنها را نیز براساس **شاهنامه ابومنصوری** در پیوسته است و: «بنده بسیار بعید می‌داند که فردوسی داستانی از منبعی به غیر از شاهنامه ابومنصوری در کتاب خود آورده باشد.» (ص ۱۹۸) اما با پذیرش این فرض باید این موضوع را هم پذیرفت که فردوسی تا پیش از به دست آوردن متن **شاهنامه ابومنصوری** و آغاز رسمی نظم **شاهنامه** (حدود ۳۷۰ ه.) یعنی تا ۴۰ و ۴۱ سالگی داستانی سروده بود است. این نتیجه‌گیری با عنایت به بیت پیش گفته، در دیباجه:

گشاده زبان و جوانیت هست

سخن گفتن پهلوانیت هست

(همان)

که نشان‌دهنده نامبرداری فردوسی به سخنوری و سرایش داستان / داستانهای پهلوانی در شهر محل اقامت خویش بوده است، کاملاً پذیرفته به نظر نمی‌رسد. از سوی دیگر شاید بتوان گفت که فردوسی با آن زمینه خانوادگی و دهقان‌زادگی، و در آن محیط فکری - ادبی (فضای توس و شرایط آن برای حماسه‌سرایی) ۳۴ و شوق و علاقه او به کار نظم روایات ملی - پهلوانی که از پیگیری اقدام دقیقی و ادامه بی‌درنگ کار وی آشکار می‌شود، تا ۴۰ سالگی هیچ داستان جداگانه‌ای را سروده و بدون تجربه و سابقه پیشین، به یکباره به کار سترگ، سنگین و دشوار شاهنامه‌سرایی پرداخته باشد. هرچند برای تأیید این موضوع دلایل و قراین استواری نمی‌توان اقامه کرد چنانکه بر رد آن ولی به گمان نگارنده کفه تأیید سنگین‌تر است.

در جای دیگری از همان مقاله می‌خوانیم: «می‌دانیم که هیچ یک از شاعران و نویسندگان قرن پنجم و از جمله شعرای دربار محمود، فردوسی را نمی‌شناختند و با اثر او آشنایی نداشتند مگر اسدی طوسی همشهری او که به آن اشاره خواهیم کرد. چنان که ابوالفضل بیهقی



(وفات ۴۷۷ ه. ق.) در تاریخ خود هر جا اساتید متقدم سخن رانده، ذکر می‌رسد که هر دو جای بحث دارد، نخست اینکه: پژوهشگر محترم با قید «مگر» اسدی توسی را نیز در زمره شاعران دربار محمود شمرده‌اند که ظاهراً چنین نیست. ۳۵

ثانیاً: نبودن نام فردوسی و شاهنامه را در تاریخ بیهقی دلیل ناآشنایی بیهقی با حکیم توس و حماسه ملی ایران دانسته‌اند که باز نمی‌تواند این گونه باشد و در این باب توجه به دو نکته مهم، ضروری است: ۱- از سی جلد تاریخ بیهقی تنها شش جلد یعنی کمتر از یک سوم به دست ما رسیده است خصوصاً که بخش مربوط به تاریخ محمود نیز اکنون موجود نیست لذا به قرینه مجلدات باقی و، قیاساً نمی‌توان درباره محتوا و اشارات دو سوم دیگر حکم دقیق و یقینی صادر کرد. ۲- موضوع سکوت عمدی و آگاهانه درباره فردوسی و شاهنامه به دلایل سیاسی در کتب تاریخی و ادبی معاصر فردوسی تا تقریباً دو قرن بعد، از سر عدم اطلاع و آشنایی صاحبان آن آثار نبوده است بلکه ظاهراً مصلحت را بر حقیقت مقدم داشته‌اند^{۳۶} و گرنه بسیار بعید و حتی به جرأت محال است که بیهقی - که به راحتی می‌توان او را فردوسی قلمرو نثر پارسی خواند - در مدت ۶۰ ساله که پس از وفات فردوسی زیسته است، با شاهنامه آشنایی و بدان نظر نداشته باشد و: «شاهنامه در زمان او می‌بایست کتاب معروفی باشد و بعید به نظر می‌رسد که مرد کنجکاو و دانش‌پژوهی چون او، آن را ندیده باشد. بنابراین اگر عدم ذکر آن در تاریخ او ناشی از اتفاق نباشد، باید آن را مولود ملاحظات سیاسی دانسته و گفت که شاید به سبب آن بوده که خاندان غزنوی و درباریان با شاهنامه میانه خوشی نداشته‌اند.»^{۳۷}

ناپذیرفته بودن نظریه تأثیرپذیری داستان رستم و اسفندیار از ایلیاد و ادیسه هومر (دیدگاه شادروان دکتر مهرداد بهار) و نبود مسئله رویین تنی آشیل در متن ایلیاد و ادیسه، موضوع بحث مقاله «اسفندیار و آشیل، زمستان ۱۳۷۷» است. در مقاله «مسعود سعد سلمان و شاهنامه فردوسی، بهار ۱۳۷۸» ایشان درباره نادرستی انتساب، اختیارات شاهنامه به مسعود سعد (چنانکه در لباب‌الالباب عوفی آمده است) و اینکه وی چنین گزیده‌ای از شاهنامه فراهم نکرده بود، بحث کرده‌اند. در بخشی از این مقاله آمده است: «پس حداقل می‌دانیم که ذکر فردوسی در متون و آثار قرن پنجم هجری هیچ‌جا بجز در گرشاسپ‌نامه اسدی طوسی حماسه‌سرای هم‌مذهب و هم‌شهری فردوسی وارد نشده.» (ص ۲۱۷) در اینجا باید افزود که جز از اسدی، در شعر ازرقی هروی، از شاعران قرن پنجم (وفات حدود ۴۶۵ ه. ق.)^{۳۸} نیز ذکر فردوسی و شاهنامه دیده می‌شود:

قصه منثور خاشاکی بود تاریک و پست

گوهری گردد چو منظوم اندازی بر زبان

از قصه‌هایی که در شاهنامه پیدا کرده‌اند

نظم فردوسی به کارآید نه رزم هفت‌خان^{۳۹}

در منظومه «علی‌نامه» از شاعری با نام و تخلص ربیع هم که مربوط به قرن پنجم هجری (سال ۴۸۲ ه. ق) است و پس از تاریخ تحریر و چاپ مقاله مورد بحث، یافته شده، نام فردوسی و شاهنامه آمده است.

بفرمود فردوسی را آن زمان

که تصنیف کن تو کتابی چنان

ز شاهان پیشین سخن یاد کن

دل غمگنان را بدان شاد کن

بکن شاهنامه مر او را تو نام

که رغبت نمایند همه خاص و عام^{۴۰}

در ادامه مقاله، محقق محترم با استناد به این بیت از مثنوی ای در دیوان مسعود سعد:

طیبتی طرفه در میان افگند

بیت شاهنامه در زبان افگند

نوشته‌اند: «در این مثنوی به نظر بنده شاهنامه ارتباطی به شاهنامه فردوسی طوسی ندارد بلکه لابد منظور یکی از شاهنامه‌های متعدد و منظوم قدیم است.» (ص ۲۱۹) نخست اینکه: در تاریخ ادبیات ایران، غیر از شاهنامه فردوسی تنها منظوم بودن شاهنامه مسعودی مروزی اثبات شده است و درباره منظوم یا منثور بودن شاهنامه ابوالعلی بلخی دلیل استواری موجود نیست،^{۴۱} بر این اساس سخن گفتن از شاهنامه‌های (متعدد) منظوم پیش‌تر از فردوسی، دقیق و درست نمی‌نماید (چون متعدد نبوده است).

دو دیگر: بعید به نظر می‌رسد که پس از نظم شاهکار فردوسی و شهرت و نفوذ اثرگذار آن، مراد شاعران سپسین از «شاهنامه / شاهنامه» آن هم با این واژه که بدون هیچ صفت یا مضاف‌الیه توضیحی، نام ویژه و معروف اثر فردوسی در فرهنگ و ادب ایران است،^{۴۲} «شاهنامه مسعودی مروزی» باشد به ویژه که واژه «بیت» در مثنوی مسعود سعد نشان می‌دهد که اشاره او به شاهنامه منظوم است و در میان دو مصداق این موضوع، برتری از همه نظر با حماسه فردوسی است چنانکه در اشعار

و متون هم روزگار مسعود سعد نیز همچون: **دیوان ازرقی**، امیر معزی و **کنوز الحکمه** شیخ جام، مراد از «شاهنامه» کتاب فردوسی است. ۴۳ در مقاله «کنج یا کنج در مقدمه رستم و سهراب، تابستان ۱۳۷۸» دکتر امیدسالار پس از نقل و نقد نظریات زنده‌یادان دکتر ماهیار نوابی و دکتر خالتری درباره تلفظ و معنای «کنج» در بیت آغازین داستان رستم و سهراب، با ذکر شهادی از شعر رودکی، حدس زده‌اند که شاید «کنج / kanj» با فتح نخست و به معنای «شاخه» باشد و چنانکه خود اشاره کرده‌اند علت نگارش این مقاله و ارائه بیت رودکی، مطالعه متن سخنرانی دکتر دبیر سیاقی با نام «توجیه اصالت برخی از ابیات شاهنامه» در کنگره بزرگداشت شاهنامه (کُلن ۱۹۹۰ م) بوده است که ایشان نیز «کنج» را به همان معنا مطرح کرده‌اند (ص ۲۲۹) دکتر دبیر سیاقی این نظر را سالها پیش از کنگره آلمان در مجله **یغما** نوشته‌اند که به دنبال آن، یادداشت‌هایی از مرحوم دکتر حسین لسان و دکتر منوچهر امیری منتشر شد ۴۴ و پس از آن تاریخ، بررسی‌های دیگری نیز درباره این واژه و بیت به چاپ رسید. ۴۵

در اینجا نگارنده بدون اینکه وارد بحث تلفظ و معنای «کنج» شود، فقط به دو نکته جنبی در این باره اشاره می‌کند ۱- «کنج» در معجم شاهنامه (محمدبن الرضا بن محمد العلوی الطوسی) با شاهد آوردن همان بیت رستم و سهراب به ضمه و در معنی «گوشه» ضبط شده است. ۴۶- در چند شاهد از شاعران دیگر که نگارنده جست‌وجو کرده است. (ترنج) با (کنج)، به معنی «گوشه» و با تلفظ (konj) در محل قافیه قرار گرفته است که می‌تواند تلفظ (کنج) را در شاهنامه تأیید کند به ویژه در نمونه سوم از **شرف‌نامه** نظامی که طلوع خورشید از «کنج: گوشه» با برآمدن ابر (تو گفتمی که ابری برآمد ز کنج) و تند باد از کنج در شاهنامه قابل مقایسه است:

شاخ نارنج و برگ تازه ترنج

نخلبندی نشانه بر هر کنج
(هفت پیکر) ۴۷

ز بی آلتی وانماندم به کنج

جهان باد و از یاد ترسد ترنج
(شرف‌نامه) ۴۸

دگر روز کان روی شسته ترنج

چو ریحانیان سر برون زد ز کنج
(شرف‌نامه) ۴۸

مرسان باد حاسدش به ترنج

همچو گنجش رها مکن در کنج
(جام جم اوحدی مراغه‌ای) ۴۹

محمود غزنوی با اینکه پدرش ترک نژاد بود اما زاده مادری ایرانی (زابلی) و همچون پدر، پرورده محیط ایران بوده است و از نظر هویت فرهنگی و سیاسی تعصب ترک نژادی نداشته است، همچنین وی و دیگر شاهان غزنوی، متعصب مذهبی نبوده‌اند، بر همین بنیاد هیچ

یک از دو دلیل ترک نژادی محمود (و در برابر آن شکست توران از ایران در شاهنامه) و یا سنی بودن وی (در برابر تشیع فردوسی) سبب بی‌توجهی سلطان غزنوی به شاهنامه نبوده است. این دو نکته به ترتیب در مقالات «شاهنامه فردوسی و هویت فرهنگی محمود غزنوی»، پاییز ۱۳۷۸ و «شاهنامه و تعصب دینی محمود غزنوی، تابستان ۱۳۷۹» با ذکر شواهد و دلایل بررسی شده است. در مقاله دوم، زیر این بیت عنصری:

سه مر عجم را: نوروز و مهرگان و سده

بهار و تیر که آباد زو شود عالم

در حاشیه آمده است: «مصراع ثانی... که درباره نوروز و مهرگان است، معلول فساد متن نیست. اعمی نیندارند که شاید شاعر به جای «بهار و تیر»، «بهار و مهر» گفته و بعدها به سبب فساد متن «بهار و تیر» گشتگی یافته، این کاربردها معلول تغییرات تقویم در آن زمان بوده که گهگاه در اشعار سرایندگان آن دوران بروز می‌کند.» (ص ۲۶۶) منظور



از «تغییرات تقویم و بروز آن در اشعار گویندگان آن دوران»، بر نگارنده معلوم نشد، از این روی درباره این بیت اشاره می‌شود که از معانی کهن واژه «تیر» چنانکه در لغت فرس اسدی ذکر و در شاهنامه نیز استعمال شده است، ۵۰ «پاییز» است و در اینجا نیز با کاربرد معنایی کهن واژه رویه‌رو هستیم و مراد عنصری، برگزاری جشن مهرگان (۱۶ مهر) در فصل پاییز و تیر است.

در بخش دوم مجموعه (مباحث ادبی) از هفده جستار، برخی مقالات در پیوند با شاهنامه و ادب حماسی است و گاه نکته‌هایی در این زمینه در آنها دیده می‌شود. در یادداشت «دو مثل فارسی در متون عرب، بهار ۱۳۶۹» چند نمونه مشابه عربی از ضرب‌المثل «خورد گاو نادان ز بهلوی خویش» در داستان رستم و سهراب را نشان داده و نوشته‌اند: «به نظر می‌رسد که مضمون این مثل در متون عرب هم آمده است و چه بسیار مانند برخی امثله دیگر که از فارسی وارد زبان عربی شده معرب شده.»

ص ۲۳۳) باید افزود که ظاهر برای این مثل ریشه بودایی هم یافته شده است و گویا دکتر فتح‌الله مجتبیایی این موضوع و نیز بازتاب ضرب‌المثل یاد شده در شاهنامه، **مرزبان نامه**، **دیوان ظهیر فاریابی** و **مثنوی** را در مقاله‌ای بررسی کرده‌اند. ۵۱

در مقاله «ملاحظاتی پیرامون سیرالملوک ابن المقفع، تابستان ۱۳۷۵» سه موضوع بحث شده است: ۱- سیرالملوک، ترجمه خدای‌نامه پهلوی از پارسی میانه به عربی (به معنی نقل مطلب) نبوده بلکه ترجمه و تألیف بوده است. ۲- سیرالملوک ابن مقفع و دیگر سیرالملوک‌ها از نظر مورخان اعتبار و سندیت نداشته است. ۳- اتهام زندگه به ابن مقفع و تردید در اسلام وی، خود محل تردید است.

در گفتارهای «نکاتی درباره متن گرشاسپ نامه، تابستان ۱۳۷۶» و «اسب رود یا اسب زود، نکته‌ای در تصحیح گرشاسپ نامه، پاییز ۱۳۷۶» براساس کهن‌ترین دست‌نویس گرشاسپ نامه (تویقاپوسرای ۷۵۵ ه.ق) و نیز نسخه لندن (۸۰۰ ه.) به تصحیح چند ضبط از متن مصحح مرحوم حبیب یغمایی پرداخته شده است، با این توضیح که اقدام نسخ تا امروز شناخته شده **گرشاسپ نامه** (تویقاپو ۷۵۵) به هنگام تصحیح در اختیار شادروان یغمایی نبوده است. مقاله «بیان ادبی و بیان عامیانه در حماسه‌های فارسی، بهار ۱۳۷۷» در پی توضیح این نکته است که **شاهنامه فردوسی** و، از میان پیروانش **گرشاسپ نامه**، **کوش نامه** و **بهمن نامه** (ایران شاه/شان بن ابی‌الخیر) مبتنی بر فرهنگ کتبی خواص و محصول زبان و بیان سنتی و کاملاً ادبی است حال آنکه منظومه‌هایی مانند: **شهریار نامه**، **برزو نامه** (بخش افزوده بر هسته کهن) **سام نامه**، **جهانگیر نامه** و **بیژن نامه** به رغم عقیده موجود و معروف، قدیم‌تر از روزگار صفویان نیست و جملگی برپایه سخنان قصه‌گویان و در قالب زبان عامیانه و سست به نظم درآمده است. در بررسی **برزو نامه** بر اساس نسخه پاریس، پس از نقل این دوبیتی:

یکی اسپ دارد چو یک لخت کوه

که هر کس ببیند بماند ستوه

هر آن را که صاحب زند تیغ تیز

نوخته‌اند: «این نسخه برزوانامه ما نحن فیه حقاً در هند سروده شده یا در زمانی که اصطلاحاتی مثل «صاحب» به معنی «آقا» و «نجیب‌زاده» شایع بوده است.» (ص ۴۵۷) اما به نظر می‌رسد در این بیت، «صاحب» به قرینه وصف رستم و سپس اسپش در بیت‌های پیشین، به معنی «دارنده و مالک» باشد نه معنی مصطلح و ویژه آن در هند: آن اسپ (رخش)، سر هر کسی را که صاحبش (رستم) با تیغ می‌افکند، به دندان ریز ریز می‌کند.

«تأملاتی پیرامون ساده‌انگاری، بهار ۱۳۷۸» بحثی است در این باره که لغاتی چون «شنیدن»، «گفتن» و «گفتار» در ادب پارسی همواره دال بر بیان شفاهی نیست و برپایه این محور، بار دیگر به نقد نظریه «شفاهی‌سرایی شاهنامه» در آمریکا می‌پردازد. در یک ارزیابی کلی و کوتاه، مجموعه جستارهای شاهنامه‌شناسی یکی از آثار سودمند و ماندگار این حوزه تخصصی است که در چند سال اخیر منتشر شده و پژوهشگر گرامی کوشیده است که در هر مقاله و یادداشت، نکته/ نکات جدیدی را به دور از انشاپردازی و مکرر گوییهای رایج، طرح و بررسی

کند و در واقع به استناد همین مقالات است که دکتر خالقی مطلق، کار سنگین و دقیقی بسان تصحیح یک دفتر از شاهنامه خویش را به دکتر محمود امیدسالار سپرده‌اند: بیهوده سخن بدین درازی نبود.

پانوشتها:

* **جستارهای شاهنامه‌شناسی و مباحث ادبی**، پژوهش و نگارش: محمود

امیدسالار، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۸۱

۱- محققانی چون: دکتر جلال خالقی مطلق (شاهنامه‌شناس برجسته و نامدار)، دکتر احسان یارشاطر، دکتر جلال متینی، دکتر جلیل دوستخواه، دکتر علی‌رضا شاپور شهبازی و دیگران.

۲- رک: در دفاع از فردوسی، ترجمه ابوالفضل خطیبی، **نامه فرهنگستان**، شماره ۱۲، زمستان ۱۳۷۶، صص ۱۲۰-۱۴۰.

Notes on some women of the shahnama، **نامه ایران باستان**، شماره ۱، بهار و تابستان ۱۳۸۰، pp. 23-48 نکاتی درباره شیوه خالقی مطلق در تصحیح متن شاهنامه، **نامه ایران باستان**، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۳۸۰، صص ۳-۱۲.

Persian myth, Vesta sarkhosh curtis (review)، **نامه ایران باستان**، همان، pp. 39-43.

۳- از ۲۰ مقاله شاهنامه‌شناختی این مجموعه، یک یادداشت با نام «بدیهه‌سرایی شفاهی و شاهنامه» از دکتر جلال خالقی مطلق و در اصل متن دو نامه‌ای است که ایشان به دکتر امیدسالار نوشته‌اند.

۴- مقالات: نکاتی درباره متن **گرشاسپ نامه**، اسب رود یا اسب زود (نکته‌ای در تصحیح **گرشاسپ نامه**) و بیان ادبی و بیان عامیانه در حماسه‌های فارسی.

۵- نام این مقالات جهت آگاهی خوانندگان گرامی ذکر می‌شود:

1- Narrating epics in Iran

2- the dragon fight in the national persian epics

3- Invulnerable armour as a compromise formation in persian folklore

4- signs of longing and belonging in the shahnama , tale of Rostam and Suhrab

5- Could al Thaalibi have used shahnama as a source?

6- The beast Babr-e Bayan: contribution to Iranian folklore and etymology

۶- **فردوسی و شعر او**، انتشارات توس، چاپ سوم ۱۳۷۲، ص ۸۰، درباره «راز

رویین تنی اسفندیار» روایات و نظریات دیگری نیز وجود دارد. در این باره نمونه، رک: اسلامی‌نوشن، محمدعلی: **داستان داستانه‌ها**، نشر آثار، چاپ پنجم ۱۳۷۴، صص ۴۵-۵۹،

قرب، مهدی: **مقدمه‌های بر شاهنامه فردوسی**، بازخوانی شاهنامه، انتشارات توس ۱۳۶۹، صص ۶۷ و ۶۸ و ۱۳۱ و ۱۳۲، خالقی مطلق، جلال: **بر بیان و (رویین تنی و گونه‌های آن)**،

گلرنگ‌های کهن، به کوشش علی‌دهباشی، نشر مرکز ۱۳۷۲، صص ۲۸۲-۲۸۴، ظاهری عبودند، آمنه: **اسفندیار و رویین تنی**، انتشارات مه‌زیار، اهواز، ۱۳۷۶، صص ۸۱-۸۹، آیندلو،

سجاد: روایتی دیگر از رویین تنی اسفندیار در شاهنامه، **هستی**، زمستان ۷۹، صص ۹۵-۱۰۴.

۷- برخلاف آنچه در بیشتر منابع آمده است، در کهن‌ترین و ظاهراً معتبرترین نسخه داستان زیگفرید، علت رویین تنی او شنا کردن در رود آکنده از چربی جانوران زیانکار است و نه آغشتن به خون اژدها، در این باره رک: اسفندیار و رویین تنی، همان، صص ۱۰۸ و ۱۰۹.

۸- برای نمونه از داستان رستم و اسفندیار که محقق محترم، اشارات آشکار و تلویحی به رویین تنی اسفندیار را فقط در این روایت می‌دانند:

ز زور و ز شادی که بود اندر اوی
(خالقی ۱۰۱۹/۳۷۷/۵)

بیوشید جوشن یل اسفندیار

بیامد تر رستم نامدار
(خالقی ۱۳۳۲/۴۰۷/۵)

۹- متنی است منثور اثر ابوطاهر طرسوسی از قرن ششم در سرگذشت داراب پادشاه کیانی و دختر او، همای چهر آزاد. اصل داستان کتاب برگرفته از روایت‌های کهن دوره ساسانی است که عناصری از عصر اسلامی در آن وارد شده.

۱۰- **داراب نامه طرسوسی**، به کوشش دکتر ذبیح‌الله صفا، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳۴۴، ج ۱، ص ۶۷.

۱۱- **شاهنامه فردوسی همراه با خمسه نظامی**، با مقدمه دکتر فتح‌الله مجتبیایی، مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی ۱۳۷۹، ص ۵۶۸، این بیت‌ها در نسخه‌بدهای **شاهنامه** دکتر خالقی مطلق در موضع مربوط (۴۰/۵) وجود ندارد.

۱۲- **شرف نامه**، تصحیح دکتر بهروز ثروتیان، انتشارات توس ۱۳۶۸، ص ۱۹۸، بیت ۹۵.

۱۳- **لیلی و مجنون**، تصحیح دکتر بهروز ثروتیان، انتشارات توس ۱۳۶۴، ص ۶۹، بیت ۴۵.

۱۴- زدم چند بر گبر اسفندیار

گراینده دست مرا داشت خوار
(خالقی ۱۲۳۴/۳۹۵/۵)

۱۵- اشارت دوم در نبرد اسفندیار و گرگسار است که پهلوان تورانی تیری پولادبیکان بر سینه اسفندیار می‌زند ولی به جوشن او آسیبی نمی‌رساند. رک: خالقی ۱۴۵۸/۲۱۲/۵-۱۴۶۲.

۱۶- به نوشته زنده‌یاد دکتر احمدتفضلی: «ترجمه و نبدیاد به پهلوی معتبرتر از ترجمه یسنا و ویسپرد و خرده اوستاست». رک: **تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام**، انتشارات سخن ۱۳۷۶، ص ۱۲۲.

۱۷- رک: **اوستا (کهن ترین سرودهای ایرانیان)**: گزارش و پژوهش دکتر جلیل دوستخواه، انتشارات مروارید، چاپ چهارم ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۸۷۵.

۱۸- رک: رامپوری، غیاث‌الدین محمد: **غیاث‌اللغات**، به کوشش دکتر منصور ثروت، انتشارات امیرکبیر ۱۳۶۳، ماده «رویین‌تن».

۱۹- رک: قریب، بدرالزمان: رستم در روایات سغدی، **شاهنامه‌شناسی**، انتشارات بنیاد شاهنامه ۱۳۵۷، ص ۴۸، هم‌او: پژوهشی پیرامون روایت سغدی داستان رستم، **مهر داد و بهار**، به کوشش امیر کاووس بالا زاده، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی ۱۳۷۷، ص ۲۵۳.

۲۰- رک: امیدسالار، محمود: بیان ادبی و بیان عامیانه در حماسه‌های فارسی، **جستارهای شاهنامه‌شناسی**، ص ۴۵۷.

۲۱- **جهانگیر نامه**، سروده قاسم مداح، به کوشش دکتر ضیال‌الدین سجادی، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی ۱۳۸۰، ص ۷۷، بیت ۱۰۹.

۲۲- رک: **گرشاسپ نامه**، به کوشش حبیب یغمایی، کتابفروشی بروخیم ۱۳۱۷، صص ۷۴ و ۷۵.

۲۳- برای بحثها و نظریات دیگری که پس از مقاله دکتر امیدسالار درباره «ببر بیان»، رستم منتشر شده است، رک: باقری، مهری: **ببر بیان**، آینده، فروردین - خرداد ۱۳۶۵، صص

۱۹-۶، شاپور شهبازی، ۴: **ببر بیان**، آینده، فروردین - خرداد ۱۳۶۶، صص ۵۴-۵۸، وزیری، عبدالله: بیان مضاف‌الیه است، **آینده**، همان، صص ۵۸-۶۱، خالصی ایلامی، ایرج: بیان = سپیده دم، **آینده**، همان، صص ۶۱ و ۶۲، خالقی مطلق، جلال: **ببر بیان**، **ایران نامه**، ۲، ۱۳۶۶، صص ۲۰۰-۲۲۷، ۳، ۱۳۶۷، صص ۳۸۲-۴۱۶، **گل رنجهای کهن**، همان، صص ۲۷۵-۳۴۲، صدیقی، مهری: **ببر بیان** تعبیری بحث‌انگیز در شاهنامه، **شاهنامه فردوسی پدیده بزرگ فرهنگی در تمدن جهانی**، زیر نظر مهرداد اکبری، مرکز مطالعات ایرانی ۱۳۷۳، ص ۶۷، آینلو، سجاد: رویکردی دیگر به **ببر بیان** در شاهنامه، **نامه پارسی**، شماره ۱۵، زمستان ۱۳۷۸، صص ۵-۱۷، شکری، منصور: چند عبارت ناشناخته پهلوی، **یادنامه دکتر احمد تفضلی**، به کوشش دکتر علی انوشیروانی، انتشارات سخن ۱۳۷۹، ص ۲۲۶، ذاکری،



مصطفی: ریشه‌یابی یا ریشه‌تراشی، **نامه ایران یاستان**، شماره ۳، بهار و تابستان ۱۳۸۱، ص ۹۶.

۲۴- رک: **گلرنجهای کهن**، همان، ص ۴۴۳.

۲۵- مشخصات مقاله از این مأخذ استفاده شده است: خالقی مطلق، جلال، نکته‌ها، **ایران شناسی**، سال ششم، شماره ۴، زمستان ۷۳، ص ۹۱۲.

۲۶- برای متن این منبع، رک: صدیقیان، مهین‌دخت: **فرهنگ اساطیری - حماسی ایران به روایت منابع بعد از اسلام**، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۱۲۶.

۲۷- درباره این موضوع برای نمونه، رک: رستنده، مجید: **قرآن و حدیث در شاهنامه فردوسی**، انتشارات مفتون هملانی، همان ۱۳۷۸، ابوالحسنی (منذر) علی: **پوسه بر خاک پی حیدر**، نشر عبرت ۱۳۷۸، صص ۲۶۳-۲۶۴، مهملی دامغانی، احمد: تجلیات قرآن مجید و احادیث شریفه در شاهنامه، **حاصل اوقات**، به اهتمام دکتر سیدعلی محمد سجادی، انتشارات سروش ۱۳۸۱، صص ۲۵۷-۳۷۰.

۲۸- گویا این مضمون در مزایر حضرت داوود(ع) نیز آمده است. رک: مینوی، مجتبی: **فردوسی و شعر او**، همان، ص ۷۴.

۲۹- این کتاب در ایران نام: **شاعر و پهلوان در شاهنامه**، به قلم دکتر فرهاد عطایی، ترجمه و از سوی نشر تاریخ ایران (تهران ۱۳۷۸) منتشر شده است.

۳۰- برای تعریفی از حماسه که این نکته نیز در آن منظور شده باشد، رک: مختاری، محمد: **حماسه در رمز و راز ملی**، نشر قطره ۱۳۶۸، صص ۲۹-۴۵.

۳۱- رک: **اختیارات شاهنامه**، به تصحیح مصطفی جیحونی و محمد فشارکی، مرکز خراسان شناسی ۱۳۷۹، ص ۷۳، آقای جیحونی در سه بیت دیگر از **شاهنامه** نیز (خالقی ۱۳۳۴/۲۸۱/۴، خالقی ۱۶۲۸/۲۳۴/۵، مسکو ۲۲۵/۳۲۸/۸) «تش» را تغییر یافته «گش» می‌داند.

رک: **اختیارات شاهنامه**، همان، صص ۱۴ و ۱۵، **شاهنامه فردوسی**، انتشارات شاهنامه‌پژوهی، اصفهان ۱۳۷۹، کتاب صفر، صص ۲۲۷ و ۲۲۸.

۳۲- در این باره، رک: ریاحی، محمدامین: تأملی دیگر در سالتسماری زندگی فردوسی و سیر تدوین و تکمیل شاهنامه، **پایداری حماسی**، انتشارات مروارید ۱۳۷۹، ص ۸۲، مقدمه دکتر فتح‌الله مجتبیایی بر: شاهنامه فردوسی همراه خمسه نظامی، همان، صص ده و یازده.

۳۳- رک: دبیر سیاقی، سیدمحمد: **زندگینامه فردوسی و سرگذشت شاهنامه**، انتشارات علمی ۱۳۷۰، صص ۱۱۹-۱۲۹.

۳۴- در این باره، رک: شفیع کدکنی، محمدرضا: نکته‌ای درباره طوس و حماسه‌های ملی، **هستی**، اسفند ۱۳۷۱، صص ۱۰۴ و ۱۰۵، اسلامی نوشن، محمدعلی: فردوسی، سخنگوی بیروزی نیکی بر بدی، **چهار سخنگوی وجدان ایران**، نشر قطره ۱۳۸۱، صص ۴۴ و ۴۵.

۳۵- برای بحثی جامع و مستند درباره زندگی و آثار اسدی، رک: خطیبی، ابوالفضل: اسدی طوسی، **دایرةالمعارف بزرگ اسلامی**، مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی ۱۳۷۷، ج ۸، مدخل مذکور، صص ۲۷۴-۲۸۳.

۳۶- درباره این موضوع، رک: ریاحی، محمدامین: **سرچشمه‌های فردوسی شناسی**، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی ۱۳۷۲، صص ۶۵-۷۰، هم‌او: فردوسی، انتشارات طرح نو ۱۳۷۵، صص ۱۶۰-۱۶۸.

۳۷- اسلامی نوشن، محمدعلی: جهان‌بینی ابوالفضل بیهقی، **جام جهان‌بین**، نشر

جامی، چاپ پنجم، ۱۳۷۰، ص ۱۷۳.

۳۸- درباره ازرقی برای نمونه، رک: **دایرةالمعارف بزرگ اسلامی**، همان، ج ۸، صص ۲۸-۴۰، **دانشنامه ادب فارسی و ادب فارسی در افغانستان**، به سرپرستی حسن انوشه، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ۱۳۷۸، ج ۳، ص ۷۶.

۳۹- **دیوان ازرقی هروی**، به تصحیح سعید نفیسی، زوار ۱۳۳۶، ص ۷۶.

۴۰- رک: شفیع کدکنی، محمدرضا: حماسه‌ای شیعی از قرن پنجم، **مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد**، شماره ۱۳۰ و ۱۳۱، پاییز و زمستان ۱۳۷۹، ص ۴۳۳.

۴۱- رک: **دانشنامه ایران و اسلام**، نگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳۵۷، ج ۸، ص ۱۰۷۷، مدخل «ابوعلی بلخی» از دکتر خالقی مطلق، **دانشنامه ادب فارسی**، همان، ص ۵۶۳، مدخل «شاهنامه ابوعلی بلخی» از آقای ابوالفضل خطیبی.

۴۲- آقای محسن ذاکرالحسینی (←) سخنی چند از اختیارات شهنامه، **نامه فرهنگستان**، شماره ۱۹، اردیبهشت ۸۱، صص ۸۵ و ۸۶) می‌نویسد «باید توجه داشت که در متون کهن از شاهکار فردوسی بیشتر به صورت شهنامه یاد شده و هرچه این متون از لحاظ قدمت یا موضوع به شاهنامه نزدیک تر باشد، این ویژگی بیشتر ملحوظ است... می‌توان احتمال داد که شاهنامه نامی عام برای همه کتاب‌هایی بوده که در تاریخ و اخبار پادشاهان نوشته شده و شهنامه نامی خاص بوده برای حماسه جاویدان استاد طوس.»

۴۳- برای دین این اشارات، رک: **سرچشمه‌های فردوسی شناسی**، همان، صص ۲۱۱، ۲۱۴ و ۲۲۵.

۴۴- برای این یادداشتها، رک: **یغما**، شماره ۲۵۴، اسفند ۱۳۵۶، صص ۷۴۱-۷۴۵، شماره ۲۵۶، اردیبهشت ۱۳۵۷، صص ۱۲۲-۱۲۵، شماره ۲۵۸، تیر ۱۳۵۷، صص ۲۴۸-۲۵۰، شماره ۳۶۲، مهر ۱۳۵۷، صص ۴۴۲ و ۴۴۳.

۴۵- از جمله: باقری، مهدی: کنج یا کنج، **نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز**، شماره ۱۳۸ و ۱۳۹، بهار و تابستان ۱۳۷۰، صص ۷۶-۸۷، اخوان زنجانی، جلیل: اگر تندبادی برآید ز کنج، **ارح نامه ایرج**، به خواستاری و اشراف: محمدمتقی دانش‌پژوه و دکتر عباس زریاب خوبی، به کوشش محسن باقرزاده، انتشارات توس ۱۳۷۷، ج ۱، صص ۸۱-۸۴.

۴۶- رک: **معجم شاهنامه**، تصحیح حسین خدیوچ، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ۱۳۵۳، ص ۱۴.

۴۷- **هفت پیکر**، تصحیح دکتر برات زنجانی، انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۷۳، ص ۱۳۳، بیت ۳۵۵۹.

۴۸- **شرف‌نامه**، همان، ص ۸۷، بیت ۴۸، ص ۲۲۰، بیت ۹۷.

۴۹- **دیوان اوحدی مراغه‌ای**، تصحیح سعید نفیسی، انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم ۱۳۷۵، ص ۶۷۳.

۵۰- مانند: بهار و تموز و زمستان و تیر نیاسود هرمز یل شیر گیر (مسکو ۲۷۰/۳۳۱/۸)

برای شواهد دیگر از سایر شاعران، رک: **لغت‌نامه** علامه دهخدا.

۵۱- رک: داستانهای بودایی در ادبیات فارسی، داستان گاو نادان، **آیندوایرانیکا**، ج ۲۹، ۱۹۷۶، م، صص ۲۴-۳۰، همان، **سخن**، دوره ۲۵، ۱۳۵۵، صص ۶۸۲-۶۸۸.